


کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی






۲۵۷  
۲۱۱۹۸۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 مجلس شورای اسلامی ایران
کتاب	شماره ثبت کتاب	
مؤلف	۲۱۱۹۸۰	
موضوع		
شماره اختصاصی (۲۵۷) از کتب اهدائی: آیت الله العظمی		





۲۵۷  
۲۱۱۹۸۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب	شماره ثبت کتاب	
مؤلف	موضوع	۲۱۱۹۸۰
شماره اختصاصی ( ۲۵۷ ) از کتب اهدائی : آیت الله العظمی		









رشحات اسرارنا متناهی نیست از آن سحرین که هر حقیق چلیدن گرفت  
 در حین سخن در علت آن که کامیاب شد و عزیز گشت صحت کثرت  
 الاولیاء و ذکر غوث اعظم سلطان ابراهیم ادهم قدس سره بنویس که در روزی  
 ابراهیم بر کوهی بزرگ سخن طریقت و صفت میگفت آن بزرگ استغفاب بود  
 که آن آن که کامیاب گشت بفرمود که کوه را بگوید روان شود و در آن  
 سه احوال کوه در حرکت آمد ابراهیم فرمود که ای کوه بشنو که من میگویم  
 کوه ساکت شد و دیگر گفت مطبقی این واقعه از شیخ بر و کج فرید الدین گنج  
 شکر نورم قدس سره نقل فرموده است چنانچه در راجح القلوب مرقوم است که در  
 ولایت سیستان شیخ مذکور را با شیخ ابوالدین ذکریا ملاقات یافت و حضرت شیخ  
 کمر بستگی نهادن بود و بعد از آدای سلام و مصافحه بسلامت و بکمال آید از  
 او پرسید و اخلاص و وحدت و انصاف بر سبیل استغفار را نقل فرمود ای برادر  
 کار خود بکار رسانیده و آن فرید با دین توفیق گفت خدو ما برای کس سبک است  
 اگر بگویم در هوا شوخی الفور در هوا شوخی آنها و الدین نور قره دست  
 بر کمر زد و کمر سر بر سر خود بست نمود بعد از شرح بیان بی از آن  
 اهل و عباد که **بیت** ما ز من بگوش که لب مونش **بیت** چنگام نظم در راهی  
 ریخت از استیلا و حضور مایه نور فرمود و خطای آن کامیاب خصوصیت

که در

عزیز است

که صاحب این نسبت باشد که آن واقف موقوف نبوت و عارف معارف لایق  
 منبع میون باشد و مجمع فنون مجامده مغرور اسرار فتوت مصدر اسرار مروت  
 خورشید سیر امانت جمشید سر کرامت خاتم صحیف و صایت دیباچه  
 عنایت قاضی حلقه قضا و قدر صاحب سیر السیر سرور اولیا جانشین خاتم  
 انبیا صاحب قلم مناقب ناصر اعلام مناصب امام المشرق و المغرب  
 اسد الله غایب المومنین **بیت** ای ابراهیم کرم الله تعالی عنیه بزبان در بر سخن  
 افکار فرمود و گوشت الطیفه ما از دست یقینا چنانکه کبر از اکابر سلف و علم  
 این کلمه که هر مرتضی اصطلاح طریقت و هر نقشبند آفتاب حلقه حقیقت  
**نظم** حال کونین شعیان برین • یقین آن چنانکه میباید • که حجاب  
 میان بر خیزد • آن یقین خوره بفراید • ز استماع نام آن امام خواص و عوام  
 و کلام ولایت نظام تمام حاضرین کرم الله و بصره کویان جبین نیاز و تواضع از  
 او بر سر و روبرو بر زبان ادب نهاده لب گین شود و ندو از کثرت ذوق و  
 غلبه شوق بر فرق و حکم این کلمه جامع العلم صدر ذکریا جواهر افرین تا نمودند  
 وقف را در او افرین کس از علما تبریز حلقه سیر و سر داشت و انرا از  
 فرطه جهالت تو لایق نباشد حاضر آمد و گفت که الحمد لله و المینه که در مجمع این  
 و جماعت هم از فضایل و مناقب **مثنوی** **نظم** مذکور میکرد و راقم حروف گفت

صورت علامه از این چشم اعلی



این نوع حکمی با حصد لایق گفتن است و این خرف ریزه بقدار که از کوه  
قیمت تصور کرده قابل گفتن که نخست آن آمل این طایفه علیه عالمیه بر سر  
القام عام ان سرخس و فضا و احسان سرسبز و سیرالبت که میرسد سینه  
از ازل روز ارادت لم نزل بر آستانه رفیع منبع ان ولایت کمال و شیخ و شایسته  
این طایفه از غایت اعتقاد خاص و نهایت فدا و خطیب کجایه سبط این طایفه  
و مات عالم و عالمیان کرده بمضمون مطبوع این حدیث مانت میناید **مولف**  
همچنین برون آید **مولف** گویند که فراموشی تو نه آن صورتی که بی روت  
متصور شود و بیکشاید **مولف** آتش کائنات کوه دست تو درخت بلند و بالایی  
سر آستان خیز تو **مولف** کمر بر لبه کوهی **مولف** و ساقی فتنه بل آفتاب  
جهان جهان فیوض و عالم عالم سرور خانی نور از ان مطلع آفتاب هدایت و  
منبع دریای ولایت میرا مید و این بیت آمده در گوش خواندم **بیت** دشنام  
بند میر که طاعت باشد **مولف** مذمت معلوم و اهل مذمت معلوم **مولف** و گوش خودم که از میر  
تبراکرد **مولف** تو لا حول و لا قوة الا بالله **مولف** در جواب گفت مدت مدید و عهد بعد است که تو را  
بله تبریز بوضع نموده بخدای چون لم نزل بر دما رو بر مقام که نام نانی و من  
کرامی حضرت شایسته ولایت بنام علیه السلام که کور ساخته تغییر در رنگ و روی آن  
جماعت بجهان عیان معاینه کرده و بسیار از جهات عالی در صدد انزال و تمام

انعام

انعام گفته اند برای ابرام تمام نموده گشتم این نیز از کثرت عشق و سیدی  
عجت تواند بود و این اشغال بلفظ اهل بدوین توجه و وجه تشریح و شیع توان  
داد و چه اول که شرط عاشق است از فرط غرت و رشک رواندار و که اسم  
معشوق غیر بر زبان را ند چنانکه در یکی از سبیل نظر قابل در آمد که  
تجدوی از لفظ و بان الهی صبا چنان بود که اگر کسی در حضور شکر آفتاب از  
و نور رشک با وی بشک و مکتوب معامت نمودی و آه جانکه از دل کشیده  
را بر آفتاب بر رویه کنان کثیر صبر ایستادم مطلوب و محبوب هم زبان آورد  
و دهانی که عشق را در سیر است اضطراب و دایه بی اختیار که هر کس اسم  
معشوق در حضور ایشان مذکور کرد و ناما تغییر در هر چه بدید که از کثرت  
بزرگی مبدل شود چنانچه صبا هدایت السعد از کتاب شفا نقل میکند که امام  
جعفر صادق علیه السلام را با آنکه بنیم و بنات بسیار بود اما چون نام پیغمبر صلی  
علیه و آله رسیدی زرد میشدی و هرگز نام الله و رسول و صواب بر زبان نیاوردی  
آری شهادت صادق سر زردیست **مولف** تحقیق تحقیق با تحقیق بر زرد رویست  
**مولف** رخ چون که در تن چه مور از غم **مولف** اینست بدان که ان عاشق و نیز تو  
معنوی در و بیا به مثنوی حکایت بر صبا کرد از بهاری که یکبار که عشق زرگر بر زبان  
و نزار شد بود و حکایت شعر و اهل طبعی دهر در فکرتبارش بر گفته بر زبان

ملات و بستان بخت و نادانی موقوف شدند تا گاه با مرستی از یار و یار  
 حکیم لم یزید عارفی از عالم عین پیدا شد و بجز و شامده و بقوت کمالی که از او  
 معلول مطلع گشته بتلفظ فصیح بدین عبارت تلخیص اشارت برت کرد که این فکر که  
 خون گرفته را نه عارضه خلل قابل مغفرت بل عقده که حل این موقوف بوقوف  
 ایمان زکریا است پس بنف از دست گرفته را بدست بر او نشاند که بدست گرفته است  
 اقبال پس می و مالک نامی بر سرین شهر را بگزیند و انقضای چون نام بر گرفته که در  
 سر زمین مشوقش کن بود بر زبان آورد و بنفش نماند مرغ نیم بساط و  
 زنگ رویی بر روی مبدل کردید عیاناً با الله که از استماع نام نامی آن قافله  
 سار قوافل او و لای که گاهی تغییر از روی خوش در روی ناخوش گشت بدین  
 آید پس آن شعر این زرد روی دارین است و آن تغییر رنگ و روی را از  
 استیلا صلابت و همتا هم شریف این انزف ثمره فاسد و راضی فی  
 البدیعه فخر زرد روی دنیا و آخرت اما بنشین عقاید کامل و شیوه عرفان  
 واصل آن که طریقه طعنوا با المؤمنین ضراً از دست نداده بتابعیت راضی  
 خود لای خوشند و در صعبیت شتر می گوید امی تا توانید در وجه حسن  
 گوشه بجهت آنکه طعن نیک را نتیجه حسد است و مظنه بد را ثمره حسد است و نیز  
 کفتم من از اعتقاد بعضی عوام بدینا و بغایت الحایت بر اعتقاد که عداوت نیک

مغفرت

حضرت شاد ولایت کرم الله وجهه در باره فردی از افراد مؤمن و مسلم جاری  
 دارند حاش و کلام جای قیام مؤمن و مسلم که یک از اخفیت آن اخفی  
 اصفا و اولیقه اول اولیا است که هیچ فرق نسبت با کتب صریح بل کما فی  
 در راه ندارد و چنانچه بعضی از مشرکان که بلیق بغیر مطلق اند بمجوس و شیطان  
 منقول که نافه خود را که بر چشمه گذاشت توان نامید بر لوکی تیغ بید ریغ  
 بنامه علی الله لئلا یمن بان که بدای صحنه میزند بقدرت قادر استا عقدا  
 دانه شش خاش و جروح نمیکرد و الله اعلم بالانوار بر حال عجب که بر است  
 خیال خود با الله منها و جمیع از تیرگان صحای ضلالت از فرط حماقت و  
 جهالت شریک نبوت دارند و بعضی از اهل ایمان ان اطلاق سهو و نسیان  
 جبرئیل علیه السلام کند که در رسیدن و حی خطا کرد و زیر آنکه علی ای طایفه  
 مخاطب خطا بر سیمبر بود و استغفر الله و اتوب الیه الله من جمیع ما کرم الله  
 قولاً و فعلاً و خفاً و علاناً من تفرقی اندک راه و نصاری بر زبان خوش نام  
 نمانند شش خطا خوانند و متفکرت حاضر و غایب دانسته در شده نهات و  
 وقوع طاعت بنامه بالاطاف خاموش آرند و سبب مزید اعتقاد ای قوم موقوف  
 بتقریر قصه است که از زبان صادق القول استماع دارم می گفت در یکی از کتب  
 معتبره دیده ام که مؤمن را با یک از علما انصاری در سفر در راه بر چهار

عالم از انوار

انوار انوار عالم از انوار



مراقبت واقع شد اتفاقاً که از در کرد با افتادند و بعد بعد چون کرد  
 کردند و در کردش بودنی تا شب غایت صبری راه برآمد بعد بنیوان وین  
 چند گشت نادانها منظر العجايب خواند و از منقب امیر که بر منقبش شهادت  
 از برای براندن شیطان بقدر وقت و در مذکور است علم لغز را گفت نام  
 بزرگ که که تو میر میخ نیز در انجیل دیده ام اگر تحقیق بر کردیده حق است از دم  
 ما عزیزان کردار غم و بلا و کسران زندان الم و بشار از این ورطمه همتا که  
 و لجه هلاک بطفیل خدایم و را بر کس است فرما بدقت الهی در دم سواری  
 بر حق پوش بر روی آب تا خسته آمد بهار سرشته را از کردار بیکتیر تراب  
 بیرون انداخته از انظار غایب شد چنانچه این فرد قوم نهایی شهر گشت  
 و از آن زمان آن گروه نیز از خلعتان و عقیدان حلقه بپوش افکار است مبود  
 موجود و برسانا حرم خود را تصدیق قلب صبر کلمه که نه استمدان لا اله الا الله  
 و انشردان محمد رسول الله گویند و تیر مسیح فردی سودمند یاد همه کلمه حق  
 ابد الایام و مستحق عذاب عظیم و منرا و ارتقا به الی الیوم البعدا و کرد و بر است  
 که ایشان بعد از سرور کائنات و منخر موجودات علیه افضل الصلوات و اعلی العجا  
 فیض البشرا ام بر حق دانند بخت مخصوص و احادیث که درش نشاء و اورد است چنانچه  
 حق خود بر سبیل تفصیل مذکور و تشریح خواهد یافت و الله اگر جمیع از مقتدا انان

عبد المذکر و حق

موفق

مدیریت

بمقتضای اصحابی کا انجوم با یتم اقتدایم اهدیتیم بان سید اوصیا و افضل  
 که عیش و موفور السور که حکم آیه کریمه انما اولکم الله و حکم حدیث شریف من  
 کث مولاه فلی مولاه مقتدا و پیروای جمیع مومن و مومنه است را اقتدا کنند  
 زیرا که سعادت ساری و خوش دولت بهر مدرست این سعادت برور باز نیست  
 تا نه بخشه خدا رخساره ممکن اقتدای را بنای خدا ان نتیجه بخش نیست اقتدای طلب  
 صبر باید و ان است که مقتدا بان نظر طلب بر اقوال و افعال مقتدای دوسرا  
 بکما رند و بقدر مقتدر و مطابق او در دایره عمل آرد ترک لاف و کزاف کرد  
 دیده اند و بر حدیث من قال لا اله الا الله محمد رسول الله و دخل الجنة  
 بغیر حساب گفته ده زبان قول از طعن و لعن انانی که بک عدت بخیر سعید  
 با ایمان قرآن مجید بها در غوده کلمه معمله که نه توحید بر زبان رانده اند لفظ  
 دارند و غفلت این کلمه اعظم که عنوان سعادت شان دیوان کائنات از غریبی  
 و بیدار نشاء صقر نشاء رند و بهر انظر حق درای دعوا الیه و هیت نموده است بخیر  
 که ان شفع المذنبین تا دم و ابین امفی امفی گفته از عالم فنا عالم بقا شامته  
 از درگاه انان پنا رساله املین برانند و ما توانند بیکم من سکت سکت و من سکت  
 بخا هر سکت بهتاد بر لب نهاده استین یقین بر قیل قال هو و لوف نشاء  
 زیرا که علامت بخت تحقیق و مقتدر تحقیق است که متصف بصفات محبوب و موصوف

اولیا

باوصاف مختار خود کرد و در هر روزی العقول مبین و برین است که آن کو  
افراولیا موصوف بصفت سرور انبیا علیه السلام بر وجه آنم بوده و از انکه قول  
خیرالنسین لعن الله منین است فهم من فهم پس امیرالمومنین که موصوف  
صاف شیخ المذنبین باکی برانچه از او دارد و خودی از افراد مومن معلوم  
یا مطلق کرد و بهیچ کسی که بخایست مدح است اصحابی که از او کسید  
الابرار ماند و لهذا اگر انفسه ثانی خست و بنودی قوی از او خلافت کرده بجهت  
طلب حق خود چنانکه ابعاد بهر تنوع صریح شود و با این که نیز نمودی و درین  
باب حاجت دلیل نوشتن نیست زیرا که در کتب متداوله دلائل کثیره مسطور است  
نقیض چند از احوال خجسته ای اخفرت کرم الله وجهه که از انقبایان انور  
اظهار است تحریر نموده میاید امید که بجان حقیق و خالص تحقیق بنظر انصاف  
مطلوع نمایند نه از روز نقیض ابواب طاعت بر ناقل کث میباشند و نموده  
که روزی خادم خود را عقاد مرتبه باندازد و دلیل نشاندن زبان به خبر بیان  
فرمود ای فلان از چه این همه فحلت بر خود جایز دگر گفت خدو و اواز  
دلنواز است و مسمع بودم لیکن خواستم تکرار بر غفلت کردم فرمود انکه مرا خواست  
و مقام غفلت کرد بر و غفلت کردم و تکرار نمود ازادی شادی بادی فی الحال  
بدستیا رکنی بقیه مشکین رقم قدیر خود بدستش داد و هم فرمود

تا در قید حیات باشم مونس بود دستور سابق بر خود واجب و لازم شمرم قصه  
کافری که نه کام مغلوب شدن بر روی مبارک غالب کل غالب آید دایم انکه  
وان سیه سار رزم کاه برده باری محکم تجل و لایب خجسته در تمام ملکین  
پنهان ساختا ظهر من الشمس است چنانچه مولوی معنوی در مثنوی از انچه می  
میدهد مثنوی از علی انور اخبار علی شریعت را و ان طهر از غفلت در  
غزل بر پهلای دست یافت زود شیر بر آورد و شتافت تا جاکه و اندک  
سرازدان اوز غصه زود بر و آب من چون سمنو انداخت بر روی اخبار  
بر نیز بر وی دو الفکار انداخت از دست و نوشت ترک قتلش کرد و شمشیر از دوش  
است کشت جان ان مبارزین علی از نمودن عفو و رحمت بچلی گفت بر  
تبع تیر افراشته از چه انگیزد صراحت کشت فتح از پی حق نیز نم جند  
حقم نه مامور شدم شیر حقم نیستم شیر بهما فعل من بر دین شمشیر کواه و  
معامله که با کشند خود نموده نیز از هر چه کوی شهر و تر است که مشرب طبعیه  
بان مقهور مرد و فرمود اول تو نوشتن ان لعین از بیم انکه در این زهر بلاهی  
آینچه لغت نمودن کرم کرم کرم الله وجهه بران شفاقت پان فرمود بخی معبود  
که خلاصه جان جمیع عباد در تحت تصرف قدرت قاهره اوست اگر مینویسد شرط  
کرده بودم که بتو در فردوس برین قدم نهیم بیت و دستا نزلای کز محروم تو که











اودستان خانه مراد و نه باید داشتند . بعد از آن دم از و نای بر شمریدند  
 شمرید و بی موالی سنگ نام عیادت . بر رخ و بنا و دین چون بادش باید داشت  
 بی ولایت و بی کاف ولایت نبردی . لاف میباید که وانی از کجا باید داشت  
 تا موانی از ولایت آن و بی افرینیم . طبع و در زیر کیم آنرا باید داشت  
 بر و شمر و لایت خانه باید گرفت . خیمه در دار السلام اولیا باید داشت  
 از زبان حق که نصیب ناید شنید . بر کف عیان کسید بوسه باید داشت  
 و این نصیب اکثر از اصحاب بود که بر بند از موی شسته اند و از آنجا که قد  
 المحققین شیخ غلامی قدس سره آن بی رکنه را نه نای گوید . شوی  
 که هر چهار است و گوهر چهار . فرو شده را با فیه با جسد  
 مجرب که هر چه حکم منم . از شوق مهر نبر خایه نیم  
 محمدان در چشم روشن افغان . ابوبکر شمع عثمان چراغ  
 و در این باب اکثر از کمال توفیق و توفیق بر تفصیل از و هر دو که و هر دو  
 خود خانه از این است که گوید هرگاه که قتل از و بی امیر المومنین خط را  
 بر ضلع خانه عنوان در این صورت غیب بر این لازم میاید و هر که بر سجده نما  
 سید ابراهیم علیه السلام غصب از علم اطلاق شده تحقیق بر خوش  
 خدای و با و غیب و تقاضای لعنه الله علی الظالمین و اهل بیع نکر و نه

اینها را  
 در کتاب

هرگاه بر تو ضلح مراد غصب تحقیق شده خط خانه را از جمله واجبات که علم  
 انکاری و با در وطن و لمن مراحت و مواقت نای تفصیلی در جواب غیب  
 گوید حاشا که لفظ علم با غصب صحابه کبار اطلاق توان کرد ولیکن در ترتیب  
 خلاف تصور خطا و اربعه و بقیه است از قایق ناها بر و میر از اسرار علی  
 که بر کجوال گفت حلف نکرد و بر نایب فایست لم یزیا و سعادت از با معصوم  
 نجاشی بسیار از اسرار غیر و آثار لا یرایت که در غیر اقام عقلا و موی اقام  
 حکما امکان صورت پذیرفته اند اما عند الله الزمان است منع و مرتبی  
 رضع مثل و افر جفر و میر علی السلام و معاصی و در او از آن با ظاهر  
 از باقی شیخ علماء الدوله سنا به قدس سره نقل میکند که حقیق حال آنکه تا  
 در میان اصحاب که استعدا و خلاف است امیر المومنین علی علیه السلام حقیق  
 و چون هیچ یک قابل این غیب نماند بفرمودت قبول کرد و ولایت علی باطن است  
 و در این علم ظاهر و امامت علم باطن و ظاهر و وصایت خط سید ظاهر است  
 امیر المومنین بعد از رسیدن لرحلین و اراث و امام و و هر مرتبی بود بعد از آن  
 خلیفه تصور بر هم شد و صاحب حدیث خطی را بل تعجب که ده گوید شوی  
 متصل بود آنچه کرد و عیسی . تو بر سال و ماه در حدیث  
 بود جویند با عیسی همراه . تو زبانی مضمون کن گویند



فاما انما از حضرت سید و است . در این خلاف خلق چیست  
 اما که با مرضی نه گشت . هر که گویند من تمام دوست  
 را بر او است ای نصیر و صاحب . هم برین به عیاریم یا رب  
 و قد و تحقیق سید جان کدام که در سوره در سوره خود گوید و در  
 این گویند که من تمام دوست را بر او است و سید که گویند نصیر و صاحب  
 و صاحب و غایت لایق و طایفه بسیارند در حدیثی از امام  
اما سید فرموده است که گفت ای واکل و ایام غیر الله بعد از من  
 اوست و ابابکر و عمر و عثمان و جمیع صحابه بر حق اند و نیز در حدیثی از سید  
 که روزی گفتند تا به این حدیث رسیدیم پس از حدیث صحابه بعد از من و بعد  
 فرمود و از انصاری نقل کرده است که گفت که ما سیدنا الزمان علیه السلام را رسول  
 انوار عالمی میگویند چرا که بر او نور است و از او نور میآید و در حدیثی از  
 ائمه معصومین است که در حدیثی است که رسول فرمود و انوار حق را که از او  
 نور میآید و حدیثی است که میگوید که تا به این حدیث رسیدیم پس از حدیث صحابه  
 من در این انوارها بر این خطی که است نسبتاً آنجا که این حدیث از حدیثی است که  
 جعفر بن محمد است و از آنجا که خداوند عز و جل فرمود و انوار حق را که از او  
 شد و چون اختلاف از حدیثی که فرمود و انوار حق را که از او

حدیث صحابه از امام

حاضر گشت و آن وقت حضرت سید از پیش رو به آمد هم از اختلاف صحابه بود و فرمود  
 چون در میان ما اختلاف پیدا می شود که گویند من تمام دوست را بر او است  
 فقال اما انما از حدیثی صحابه گفتند ما را بر او است و عثمان و جمیع صحابه  
 اختلاف فرمود و فرمود است که برین که باطن است با جمیع است حکم خدا  
 و رسول است و الله اعلم بالصواب و در حدیثی از امام است که فرمود است  
 تحقیق فیما است و سید که سیدان اختلاف طریقت ایبراهیم است از بابین علیهم السلام  
 است که در حدیثی از امام است که فرمود است که در حدیثی از امام است که فرمود است  
 بر سید یا ایها النبی ما انا و در حدیثی از امام است که فرمود است که در حدیثی از امام است  
 مستقیم و چون حکم شد بر سید که بر حق است و صدوقی بود از زور و فضل بر این  
 زده السور فرمود و ای ایها النبی گفت که با اذن عثمان که و السور از رب  
 العزت باز صحت نمود حکم شد بر سید که بر حق است و صدوقی بود از زور و فضل بر این  
 بر این سوال چون حکم شد و حق است که ده شد و در حدیثی از امام است که فرمود است  
 خداوند این فرق را باشد فرمان را از حدیثی صحابه بود که بر این تو از حدیثی از  
 پیغمبر را زده است تمام خلق است و روح الاین مبارک با که گفت السور  
 عرض نمود و بار خدا را این فرق هر که خصوصیات است یا یکی از این است یا نه  
 رسید فرمادند که هر کس از احباب تو نیست پیش منیت کند مرا و با چه چون نماند

حدیث صحابه از امام



































[illegible][illegible]























الغنا في زواجها بر بن عبد الله الفارسي و رست که از رسول صلوات الله علیه عالم  
شنیدیم که یحیی بن ابراهیم بن یحیی و النعمان بن الحارثی و انا و انت من  
سجدة واحدة ثم قرأ الآية من ومان در همان از درختان که با تو  
و من و تو از یک چشم بعد از آن آید مظهره بر خواند سبح قول الله ان  
الله يدبر الامر من قبل ان ياتي بالسحاب من ثلج من ثلجها الامم  
سبح برتر که الله قوا و اهل بيتك الف مر که ایمان آورده و عبادت  
کرده بخیر ما که روانه شد و شب این جوهای این مرد و به از جایند  
عنه روایت کند که گفت آید مظهره در شان مردی علیه السلام و فرمود  
که از آن شد و زمانی که با حق به نیت می رفت کرد و در شان گفت  
این آید نازد قول الله ان الله خلقهم بآية من النار  
الوحي بسلسله انما كان خرمه برای این که با تو از آن مرد به نیت  
تا عذرا بآیت و در آن صعب است قول الله انما نزلنا من قبلنا  
میزان مشفقون بر صفتی تو با سید اسامیه می که اگر خرمه  
بها نم بقا خواهم بر و لیکن از آن میز اسامیه ان مقام عیسی  
و در و در الاجازات بر بن عبد الله الفارسی و در شان این مرد  
و از این میس و روایت که این آید در شان امیر المومنین تا نازل شد

له الامم

که رسول ص فرمود او بعد از من از برت شکاف و طمان و اوجیتان  
سنت قول الله انما نزلنا من قبلنا من و رست که از آن  
محدثین و این مرد و به از این میس و در شان خرمه روایت کند که گفت این  
آید که عیسی فاحه در شان محمد مصطفی و صلی الله علیه و آله شد زیرا که این  
اول با هم نازل و رست که در و الله است قول الله انما نزلنا من قبلنا  
الکفار یفعلون فی الآيات فیظنون عیسی در و رست که از آن  
آورده الله از آن شد حال که خرمه میخندد و در سر بر آید سینه نشسته  
میکنند خلیل از دم در شان آورده که امیر المومنین علیه السلام با نذر خلیل از آن  
عاجبانه بود و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی و من و این  
و خرمه و غیره از آن شد که در شان خرمه میخندد و به برای صفتی و تا آید مظهره  
در شان الله از آن سید استخوان امیر را و در سید اجلی سید استخوان  
بسیار گشته و انت تا با بعضی ترا که نازل آید خرمه را و به جدا گانه  
و در و نوز و مقام و نزل و اگر که تو که لشکری الله تو همیشه و انت  
سنت قول الله انما نزلنا من قبلنا من و رست که از آن  
آخره عیسی خرمه را خرمه است و در آن عیسی که سید مظهره و تو بر عیسی  
و در و رخت خلیل خواهد از هم بر این مظهره الله الفارسی و روایت میکند















5.

21







































18

24

[illegible]

الحمد لله  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا

1872

[illegible]



100

بسم الله الرحمن الرحيم

مسعود القاسم  
منه في شهر ربيع

1







[illegible][illegible][illegible][illegible]























[illegible][illegible][illegible][illegible]



















[illegible]

2

[illegible][illegible]

Handwritten signature/initials in Arabic script.

3

[illegible]

أخيه في الرب

الليقوت في هاد كس

وکتف و سواد حلق  
صعوده ان الحنف















[illegible][illegible][illegible][illegible]















عشق چنانچه بران پیش از خلقت آدم کجی رده و هزار سال الوهیت نسبت به خدای  
عشق دارد و تا اسلام آوردن نیز او را باب معارف و عرفان و احصای حقایق و  
صیقل یافتن بقیع کفر و حق تمام خواسته بود و این را سوارالت از پیش خود شکیله میکرد  
آنکه از انکسیت معتبر و بر او این تصویر سوارالت ابراهیم یافته بود و چون به کوه ابراهیم رسید  
پیش از آنکه سیئه لکسان به درج هم مادر بران رسید و حکام کرده که اقرار بخیرت و اظهار  
برسانت میکرد و چنانچه بر سبیل تعصیب و رخصه سوارالت سبقت در احصای انصاف  
مطورات که در نورش ولایت و تقوی هدایت رسیده سبقت بسیار بر غرض تمام  
طلب قبول بنمود و سوارالت در پایان خرقه خرقه میرد و سبقت قواعد تقوی و تقاضای  
اخذ و شریعت ولایت چنانکه سبقت در سوارالت ابراهیم را بران سبقت  
سدان آنکه سبقت بران طور و خود در سوارالت شریعت که با سبقت پیش از ابر  
المؤمنین که در اوله خبر خود ابراهیم را خود را از یک سبقتی و مرا خود را سوارالت  
در فراموشی راند و از احوال احوال است و از سبقت فراموش کرد و آنکه از سبقت  
چاکس در ریخته بر روی تو کشت دو که ترا از شر غیر محفوظ داشت از هر نوع نجات  
سدان بخیر گردید گفت ابراهیم المؤمنین از سبقت داشت از شر بران نام و معتقد  
تقریر یافت از اولم سبقتی فرمود و تو در سبقت آید و سبقت شریعت و دفع  
نمودی روی بدعا آوردی و از بران نجات دعا کردی و دعا تو با نجات مقبول

2

گفته شد  
گرمه در خاک گذار بودم و در آن صحرای خنجر منجمودم و من بودم انوار کبریا در من  
و تیغ در کف تیغ بر کشید و شیر را دو نیم کرد و اینده تر از شیر لنگ است سر سینه صفا  
گفتند بی فکر است از این زبان فریادی و ابواب بصیرت بر روی من بگشاید ای اله اله  
یک بسته کله سر دانه با طراوت بخند و انداز از آستان بر آورد و فرود این بود  
تو که با انوار بوی دارسی ستا و نت بر جان انداختی من شسته خمر کردی و در شرب  
تغیر نکر دیده مانا فاقه آواز داد و احاطه باز روی خطایکشت و گفت ای سر  
ستاره بوی پیروی انبیا و مقتدای اصفیا را بیای و در بر من حال زبان بکش و بستان  
سوره طراوت سر سینه العقیقه و تهنید آهنگان کرد و با جوار بر انشوال و غنچه غنچه  
رسایند که در انجمن گفت تو خواندم و در غنچه گفت تو پس اقبال را زدم و دست تو  
از هیچ آدمیان افش ندیم من ترا از دیر روز پنهان نمودم و پیش تو از انقباض کشیدم  
اما بدارم از حال من آگاه کردید و در خفا گفت من آگاه دارم که جان کن از اطماع غلط  
من از گشت صدر خود جدا می نمودم که مرا بقدر بند و دل خود را از غنچه  
خارج کرده اند و خبر این من کار را مشکوک می نمود و مرا ای آن ملکد است از من خبر از  
سبب ادوی بونبت نهادم و در ورش را می نمودم و در دست از من افتاد که سر  
خوانیدم قضا را حق که دیدم بعد از دیداری بر سر غنچه رسیدم که غنچه گم می شود  
خوار می دانده روی من اندام هر گنجینه بر سر اندامی من ایستاده روی بوی

3

مجلس  
مجلس  
مجلس



















گفت اینک که خسته چون بزم دست بردم در خانه نهادند امیرالمومنان از خانه  
خود برخواست چون دانست که محمد رسول الله از اینجا رفته از این برسد نزد محمد  
گفت که مرا بی خط و اموی نگذاشته اند چه دانم که چاره شایسته چیست  
شبه طلب و بر سر برده اند شکر کات منقول شده و زینب امیر را خبر رسانید و آنقدر  
باشا را باطل و دست تعرض از او گویند که در این امر که در نظر ما بوده و در  
باب آفات و ربهان این که در این تشریفاتی خسته نباشد و هر صاحب اندک مطر که در آنجا  
در کتب مذکور بر سبیل امر و یافته بود و با این مکرر نوشته شد و در وقت  
المستعین و منافع خطی که در آنجا و معارج النبوة و در وقت الهی به حدیث مطر است  
که انشور و در سال اول از هجرت میان ارباب و قمار و کینه از اهل مکه و مدینه  
احضرت منع کرد و اندک چون در نظر از ما بران مکه و جلیج نظر از انصار مدینه و  
بروایت اندک هر صحنه که در و با هر تعیین انشور و سبب نوافات حکم کرد  
از جمله سمان فارس بود و او بود که خارج می شد از فارس و معین خط  
باشان بن مالک عثمان بن عفان را با ابوبکر بن ثابت و ابوعبیده جراح را  
معاذ و زبیر بن عوام را با سید بن سلام و طلحه بن عبد الله را با کعب بن مالک و غیره  
عوف را با سعد بن الزمری و صعب بن عمر را با ابوبکر الفارسی و ابوهذیل بن عتبه را  
یا جابر بن لبید الفارسی و عمار را با ثابت بن قیس و غیره از حبش را با عجم بن ثابت

معاذ بن جبل

و از ثمین الجی اقم با ابوطالب و جلیج هذه الغیمة و در آن شب که در  
که با یک بر سر و سوار است نمایند و از یکدیگر بر سر بردن و آن عقد را یک  
میباشد بر سر و تا بعد از غروب و بعد از آن که بود و او را کلام بگویند و آن  
چون کشا بیدار شد و میراث برده و عقد و موافقت نمود و در هیچ  
بخاری نقل از ابن عبد البر آورده که موافقت دیگر سوا این موافقت بود میان  
و میان میسر از آنکه انصار در تمام احوال و دین و عاقل ابوعبیده و غیره  
نیز در این باب حدیث می رسد و است که آورده که انشور و عقد بر این است  
و عمر و میان طلحه و زبیر میان عثمان بن عفان و عبد الله بن مسعود و ابی بن ابی  
گفت رسول الله میان یاران عقد برادر و برادر و برادر تعیین نکردی  
من کنت انشور و فرمود انا اخو کلبین من برادر توام و برادر تو کلب است اخو که  
یعنی الدین و الاخرة یعنی تو برادر من و برادر تو و اخوت العقد این حق که مذکور شد  
از جهت این برادر پس معلوم شد که عقد موافقت و تولیت بوده و هر دو تولیت  
امیر را انشور برادر و حق و حلال است سبب زما در پیش نظر خطی  
که در هیچ خبر و برادر او و مقتضی در سواد و در وقت الهی و در وقت العضا  
و عبد الله بن مسعود و معارج النبوة مطر است که در هر وقت و در هر وقت  
در وقت سال نهم از هجرت انشور و در اعیان آن که هیچ یک از او و چون استماع شود

که هیچ یک از او و توقف نمایند تا بعد از آن که از یکدیگر در آن انشور امیرالمومنان بر سر  
انشور و سوار بر سید ابوبکر از امیرالمومنان بر سر سید ام آمده و با او بر سر  
و احب الاذعان چنین می دانند که با برادران و سید که بر سر توام و آن  
کلمات را به سبب مردم رسانم ابوبکر آن بیت را تسلیم نمود و عقد امیر را کرد  
بعد از آن امیرالمومنان بر خواسته او این سوگند برآورد و فرمود که هر مردم خوا  
مکن تا برادر را با آن رسانند و در هر موقع از تو موافقت چ خطه خوانند و حکام  
بیان فرمود و با یکدیگر می شنید و قدیم خود آورده اند که چون امیرالمومنان  
از بعد از امیر مردم رسانید که از آن میان او داد که اگر سر بدانی این  
سیاقه را بر سر من مکن و این را بیدار می گردانم با تو بشیر امیر گفت آن بر سر من  
داده و منو ارادی که هر قدر تو بخواهی با تو ای برادر من گفت تو اهل من و تو ای  
گویند چون امیر علیه السلام شکر کرد گفت خدا سوگند که هیچکس طایفه بر من نکند  
مرا کند او را به تیغ آید که می بایست سوگند که با و سوزن سید سید المقصود  
امیر از قضایا و از آنست باین مراجعت خود ابوبکر انشور و گفت رسول الله از آنست  
شد که از قرابت سوره بر آنست منع فرمودی انشور و فرمودی ابوبکر امیر از  
تو بوقوع میانه و متفق نکند که را میانه تو متفهم و در غار آه و جلیج اندک  
فرمان الهی صحت است که ای ای من کار نمایند الا تو که اگر از تو بوقوع مقتضی در هیچ

شیخ ابی حنیفه



ترندی و شکوه از این باری و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
این باری و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
مسجد در بارگاه ذکرده بودند و در فرموده و سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
برای باری و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
اگر مردم را باری و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
تا باری و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
لکله بر آوردند و سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
برای باری و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
از شتران سرخ هوی که آنکه رسول باری و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
که هدایت الهی و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
و سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
حق از عمر بن حفص بن غوثی و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
از سرور را با نهار و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
این از اسلام دعوت نمود و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی

خط و اختیاری که در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
رسانه و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
نامش را باری و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
تسبیح و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
مدارس و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
داشت نام او که در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
آنکه در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
گفت بلکه تو باری و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
تجسس و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
قبول و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
آید احببنا را نذر و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
ستند از سماع این سخن و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
را نذر و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
مستول و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
پوشید و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
از سرور و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی

نشسته اند و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
برای باری و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
چون آمده و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
چیز و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
ما که در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
رای من از که در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
متعارف و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
عمل نموده و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
برای باری و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
بود از این جهت و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
این را با اسلام دعوت نمود و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
عزیز و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
بر سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
فرمود و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی

خط و اختیاری که در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
رسانه و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
نامش را باری و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
تسبیح و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
مدارس و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
داشت نام او که در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
آنکه در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
گفت بلکه تو باری و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
تجسس و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
قبول و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
آید احببنا را نذر و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
ستند از سماع این سخن و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
را نذر و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
مستول و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
پوشید و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی  
از سرور و در سندها و جبهه صحیفه ای هدایت الهی



[illegible][illegible][illegible]

اما که بغیر عداوت و درونی داشته که تحقیق ایشان کا فاش شده اند و نیز  
ندارد و چه مالک کافرت است هم در صورت از نامش بر زمین مقبول است که کشیدیم  
فرموده ازین سو که یک گشت سدر که بقا و سوره قرآن از رسول و بایق از این  
است که هم ازین سو که گفتیم این بیت هم در صورت خاصه  
خطبه که ازین قبیل است عبد الله را سوره بر زمین مقبول است که با مالک الواسع  
القدر کشیدیم و در زمان که امیر المومنین علیه السلام بر سر کوه کجای او ایستاده  
شرف صبح بخیر و بایق با وجود این بر قایمان کرد و الله الله ثمیر که کشیدیم  
خطبه و سوره روز و ده گشت رسول شده بودم و انیس بن مالک السواد بود که  
خامنه بود رسول که عرض را پس از آنکه گشت عمارت فرمود خطبه که  
گفتیم عمارت و سوره که در وقت من ظاهر بود و در واقع چنانکه کشیدیم که در  
کشیدیم بغیر از این که بخت اند و بغیر ازین که چون واقعه عمارت کشیدیم که  
مراقت علی بن ابی حمزه تمام عالم خلافت او گشت بدین که علی بن ابی حمزه از  
راه راست و قرآن برداری او قرآن برداری منت و قرآن برداری بر قرآن  
برداری هذا مست هم در صورت بر سر السلام مسلم المسلمین هم مطهر است  
که در کتب امیر المومنین علی را نشاند بدین که از این سه عالم بر سر کشیدیم  
مناقبت با و الله را با مادرش در حال میز داشتند و او را بوج و او را















خوش اسرار بنابر و بصورتی در زمان روان کردی و منبر که حضرت محمد  
نبوی ترا کجا گذاشته بود و بشارت ابله تو برسد این گفت از نزد او برخاست  
و در خروج این اعظم کوفی آورد که پیش از آنکه جناب امیرالمومنین با عازان نظم  
فرموده صفتی بنی هاشم که نزد محمد بن حنفه ضرای بود و فرمود که و نه و نه  
زنان صحبت زده با هم من گفتند با قاتل که احباب با ما میفرستد هیچ  
اینکه شد و در میان و این که من گفت و بجهت و یا که گفت آغاز کردند و نه و نه  
این حنفه گفت بقیه سحر فرزندان عبدالله بن حنفه از خدا تعالی فرزندان ترا  
بیم کرد و امیرالمومنین با ما بیایند که گفت بداند و آگاه باشی ای عقیقه من  
ترا علامت نمیکند بر آنکه مرادش بکبریت بود که بر آنکه جد تو در روز بدر و بدر  
ترا در روز اقصی و رواج ترا در هر چه بدقت آورده ام و اگر من گشته باشم  
بی بودم چنانکه ترا در علم است بر این مکتب هر اعدی که در این مرآت بر جانب  
عاشقانه بود و فرمود که من قصد دارم که در این خانه یکم در هر کس از این  
خانه با شش تن سباحت بگذرانم و اسارت بگذارم که عبدالله بن زبیر و  
دیگر از بقیه سبقت هر چه در آن خانه حنفه بود و نه لیکن من عاقبت سباحت  
مسلمان میخوام عایشه و سایر زنان صحبت سید از بهجت این خطی که  
گرم و سخنان درشت کرده و موافقت شدند و بعد از آنکه گفتند و طایعات گذاشته باقی

تمام کرد و برخاست و روان شد گفت که روز دیگر انانیت سالت سرور  
بجوشان حشرات و نباتات جزایست ازاد حسن را بر سر سالت بجا عایشه  
فرستد و امام اند مکتب امیرالمومنین میفرماید بدان عذای که بکثافت از تو  
آدم هزاران که اگر در زمان تجوید میفرماید نزد ازای میفرماید تو فرستد ترا  
کنم و امیر که کیفیت انرا تو میگوید را و میگوید عایشه در انوقت سر خود  
میگرد و جانب راست یافته بود و بجهت جانب چپ میافزود ازاد حسن این میفرماید  
رسایند شوق الیه که میفرماید و نه و نه در زمان ازان میان بر حجت و خواص  
خدمت حواری را که با برادر بر اهل بیت و اهل راسد میفرماید مشغول بود که  
بجای چار و جز رفتن بیدارم و کمال اضطراب را از او داشتم و بهشت عایشه  
از او میفرماید ازین جهت عایشه گفت عبد الله عایشه میفرماید و نه و نه عایشه  
و تو با من میفرماید که ایندی که ما همه از او ترا در میان معادله و عایشه با او  
چنانکه دی بقیه برخاست و از خانه بیرون رفت و پدر این جوان امیرالمومنین  
خود آمد و با تو این سخن را بچای اقبیل بقول او میفرماید که کنون عایشه که  
بر او اینهمه اضطراب میکنی ترا در دست او عایشه که این جوان سبط رسول فرزند  
تو بود و او را در میان عایشه و امیرالمومنین میفرماید و نه و نه عایشه با او  
نظر میفرماید این فرزند او کند و بقیه که من دیدم رسول او را میفرماید و نه و نه

و میفرماید

الطهر خود شوق میگردانید و بدین جهت او چنانی فرستاده مرا بر اهری الطاهر  
داده که بجز طریق سلوک بدین میبود و او ای دیگر ندانم ان زن از کجاست ان  
امر استقامت و او که حضرت سالت را از وزیر زغایم تقبیل رسیده بود میاید  
دووی القربا بر خود و تقبیل فرمود و ازین رو بجات طهارت انکشت از ان عایشه  
حسنة و تقبیل میفرماید و در ان طلب میاید و میاید از حد اعتدال که از ان دیدم  
عایشه بن ابی طالب ان کلمات مکن و ده که بر است میاید که در و امیرالمومنین  
که از ان دیدم حضرت را معلوم میفرماید و ما را تو به و تقبیل بسیار کرد و با  
تجیم میفرماید بر او و او را بختان حضرت از کفتم و این که را بر ما طاهر که عیسی  
و نیز ان طلق که ان میاید که از او با خبر میاید که عیسی شایع بود و اگر او  
درست شمارا در جوزه طلاق در آنکه بر او کار بهتر است و ترا نشاء عوض  
بدل دهد او را مانیز خوشنود و در شتر افروزم رسول از شتر و غنلت قولا  
که با او میفرماید و غنلت شد بجان عیسی طاهر که فرمود و ای من طلاق ان ترا  
در قبضه اختیار تو را آوردم و تو موقوف بر ستم ترا و کین خود کرد و ان دیدم  
هر کدام از ان ترا از قبیل من طلاق دهم نام او از و نه و نه و ان که میفرماید  
چون انکشت امر طلاق ما را با و طلاق فرمود میان حیات ممانده مرا  
عایشه بن ابی طالب را بر اهری تقبیل میاید که کنون من از فراق کنی میفرماید

و تقبیل

سبا و ازین رو زبان او که که در ان آن تصور توان کرد و میفرماید که از رسول  
با من شوم و در ان جهان از دولت طایعات و دعوات خدمت او محروم میاید  
انکشت عیسی عذرت عطف و ما تقبیل تقبیل عیسی عطف و بر حواری  
چون جهان سکونت میاید که در کفر کوی تو بر حواری است و در شواهد  
البیوه از حبه عطف مقبول که ایام غار میاید و در حشاش و لایات کاب بر کار  
در بار فرمود و گفته بود که ما هر دی آمده گفت انکشت انکشت با امیرالمومنین  
امام الحقیقین امیر و حواری فرمود علیک السلام انکشت عیسی که من شعور من بوجاه  
صاحب این دبر و بر این است که کرد که انی سکونت داشت و وقت نزد ما کاب  
انکشت انکشت که امیرالمومنین از یکدیگر بر سبیل بر است که فرمود انکشت انکشت  
تو آورده و بخود فرمود و میاید از او که با آورده و رفت رسول او و میاید و انکشت  
انکشت وی خواند و در اهری مملوک بود که روزی در کتا این دریا مردی فرمود  
که اقرب به منی تم البین و قربات و نسبت دین اهل شرق را با اید و با  
اهل مغرب میاید و با این چند کلمه در نسبت امیرمقوم بود الدنیا اهلون  
عیش من کتا داشت و بر اهری عیسی عیسی و المومنین عیسی  
اهلون علی من شریت میاید و بقیه انکشت انکشت انکشت انکشت  
انکشت عیسی عیسی و بقیه انکشت انکشت انکشت انکشت انکشت

در انکشت  
بهم دیدم















































































خواند و چون آمد با کنگر السلام بانته مردان کار کرده بزرگات بهم واصل شد  
 و برتر از کار معلوم کرد و تحقیق کرد که گفت با امیر المومنین ترا دوست میدارم و مرا  
 محامد بشناسی و پیش جای آورد و در بیان صفات و مناقب و دودان اخلاص و حسن خلق  
 بنظر هر رسانید و فرمود ایمنه میگویند از تقدیر قیامت بلکه محققان است زیرا  
 که جهان حقیق و حلال و تحقیق را علامت آثار است و اینست که از اینجمله  
 دوستی خاندان و نشوند اول دین و دوم خدمت و سوم است از چهارم هر امری  
 بخیر و در حال حقیق حاصل کرده باشد چون اخلاص و ایقان و شهادت و شهادت  
 رفتن از مقتدایان او شد تا آنکه همراه مقتدای خود با طارمان امیر المومنین  
 جنگ کرده بزرگات بهم رفت **مؤلفه** عیانت به ملک حق ان امام امام حلال  
 زاده کدام و هر امری که در **مستند** هم در کتاب مذکور است از این خبر  
 مشتمل القار و روایت کند که گفت از امیر المومنین کرم الله وجهه بمن فرمود اگر  
 ترا طلب نموده امر کند که مرا بترکیز و خواهی که دهم هرگز این کار کنم و  
 دست از دامن ولایت تو برندارم فرمود و الله امر بقول تو و صلی علی خاندان  
 گفتیم که من و از راه محبت و داد و طریق اخلاق و دین و جان بزنم و  
 اگر منک حقا ریزد و اگر تر بلا باد دل از کوی تو بخواهم که تا جان بدهم  
 فرمود اگر چنین کوی کنیز از انش و در حفظ و مصون ماند و ما من در

بشری عمران گوید پدر من با من گفت و از این که معاویه مرا از تو طلب نماید و تو  
 گوید پدر من با من گفت در کمالات او و جرات او از امیر المومنین با تو در قادیان  
 ساد و در وقت حاجت از او مکرر فرستاد و بر نیکو من از امیر المومنین  
 کرم الله وجهه شنیدم و چون دینی بر این بگذشت پدرم را فرستاد و در همان ایام  
 که بگذشت فرستاد و خدا را شرافت و جرات خانه را گرفته در طلبش و پیوسته  
 نمود و چون یافتند هر یک معاویه بر بند کشیدند و بابت حاجت حاضران گفتم  
 رفتن و احوال در کمالات است پس چون توابع خود همراه من بقادسیه فرستاد  
 و جندران و قادیانیه مقیم بودند که پدرم مرا بخواست نمود و چون من بر دند  
 ای شیم اگر حاجت خود بخواهم پس اینطی را بترکیز گفت گفت فدای  
 دشمنان و لغزین کندگان امیر المومنین علی باد ابد الایام من هرگز این نوع  
 بر خود روا ندارم پس لغز بود معاویه او را بر در خانه عمران بن حریث و از کوی  
 او خشنود و بعد از چهار روز خون از دستش جاری شد و در اینجا یکت سوال  
 گشتند از من آن فرودم شما را از افساد و قبیح بترکیز چون خواهی بشاید  
 گفت تمام در و دست کشید تا خون من چون جام در دستش کرد و دهنش را بر  
 رحمت الهی و اصل و اولی که تمام در دستش فایز کند الله الله محمد رسول الله  
 کرد معاویه بود و نیز معقول که درین چهار روز بر جبهه شیم برای گذاردن نماز

فرمود اجازت بخواست معاویه و اینست که بنابر این ابطال لغزین کنیز که غارت  
 مستجاب شود در خلافت المناقب و محبت امیر المومنین کرم الله وجهه که در میان کرد  
 و باطن و تحقیق آنچه بود و با تحقیق دار و اینست که ایمان مورت و لاینت که تا الله  
 تعالی آنکه کنیز امیر المومنین کرم الله وجهه امام این کایت که تا الله  
 تعالی آنکه ایمان کل مؤمن و مؤمنه بعدی پس ای ولایت امیر را دوست دارند  
 بواسطه ایمان و ایدان و دوست دارند بحکم ایمان و کلمه بود باطن و تحقیق دارد  
 اینست که حجت دل محمد رسالت حکما قال الخیفة و هاهنا ما بین الخیم من خود  
 قبل و بعد امیر و دل رسول است با هم ایدان ایمان امیر را دوست دارند زیرا رحمت  
 نصیب دارند از باب باطن و کرم و عوی بترکیزند اما دوست ندارند زیرا که این را از  
 حجت نبوت است این را و الله بود تحقیق تحقیق دارد اینست که چون جلی احیست  
 ثابت ظاهر است و معارف و اسرار جمیع ایمان را حجتی در این نهاد و باطنی  
 آن صوغ علیه و الله روح اعظم است و جوهریت او بجای و از خدمت آمد زیرا که  
 باطن حجت است پس هر که باطن است صفاتش ظاهر و کرم و عیاد است و در  
 هر که کرم است و الله از ازل دارم و دل ما و امر لغز و قویای دیده جان فای  
 باطن لغز ای خوش چاکه در راه و غایتش شکاک صد همان جان کرد  
 سازم فدای مرغی مرده عمر ابد با ابران که صدق دل و ساختن خود

فدا اندر و نای مرغی و در ترغیب و ترغیب بجان الشیخ شمره که در هر کس که  
 مرغی صد هزاران و در اگر خدا را در سجده و از خدا بزر و در خود نما  
 مرغی به القلم نبوی به تحقیق نیست کس با من که احمد رسول و رای مرغی  
 و ما و در رای او هر کس که بگوید که است با من که با ما و رای مرغی  
 و آن که ای بی علم احمدی شود از خود را بگذشت آن شرف دار و کلامی مرغی  
 که من باید باورت سوی کدای او بدین که در و عالم شش فارغ عطای مرغی  
 و از انگیزیدن آن پاک ان تو بر تو ایمنه میگویند و من مستدام مرغی  
 و بغض کنه را ز دل بکانه کن ایما من که تو میخواهی که کدی آشنای مرغی  
 و بود قوتش که انوار حجت حضور مان جو بود بظ هر غذای مرغی  
 و تو غذای روح خود کرد و به حقد و او را که گوید نخواهم جز رضای مرغی  
 که حجت فردوس شاقی لغز او بود که جوای مرغی است شاق لغزای مرغی  
 منقبت در ارض الکرام مطهر است که در زمان ابوبکر با زکاتی بیست و دو هزار  
 و سیار به ابوبکر سپرد و بچ رفت چون بعد از چند کار حاجت نمود و عید آمد ابوبکر  
 از عالم فساد ارتقا شافیه بود و عمر بن الخطاب بچای نشسته با زکات بدالشیخ  
 آمد و طلب از او نمود و عمر گفت مرا از این اهلک نیست از خانه تحقیق نمود و شاید او را  
 معلوم باشد چون از عیال بر سریدند گفت من نیز واقف شیم به زکات آن خوش نظر

درستین  
 در کمالات امام امیر المومنین علی علیه السلام







حکم خدا و رسول اعلم و اوقفت این ملت بر او و ان پیش از این بود که مردم  
 وجه آمده صورت حال بیان نمود و میر و موقوف جواب آمده گفت قلم آسمان را  
 و حکم را که لا اله الا الله محمد رسول الله و رسول که نه از جن و انس بود و قوم خود را بداند  
 که و صورت که در آسمان ظاهر قوم او گذشت او گفت بخانه خود در آمد که شد  
 یا ایها الکذبان قال الله یا ایها القضاة اذ خلوا منکم لا یخینکم سلفا  
 و جنوده ان یخین که خلق این نه از جم است آدم و حوا و حیای مومنان  
 میشد و فاقه ضایع و کیش ابراهیم بود و یک حدیث جلاله که شریک ندارد و در آدم  
 و حوا است و نه والد که نه است و چهار کت سعادست توره مومنان و بنده است  
 و زبور داود و فرقان محمد و فتح نماز یحیانه و شش حکم لفظ خلقنا السموات الارض  
 فی ستة ايام شش روز است که فی جاف و خلق کرد آسمان و زمین در شش روز  
 شش شبهه نیز توان گفت و آنچه است حکم بکتبا فونکم سبعاً شش بار آفرید  
 که بر زمین شما خلق کرد و بهشت فرشته اند بر دارند عرش ملک قال الله و یحیی  
 و یتلک لیس فی غایت و نه که این است که مومنان و چنانکه در فرقان جز سید محمد است  
 آیات بکتابت و ده شتر است که مومنان و ده کرده است که تر از در که مومنان است  
 از زنده روز که تمام کردم که هر روز با چنانچه میفرماید و وعده ناموسی ملکایین  
 و انما هاهنا العیش و یعول عشره نیز توان گفت و آنچه زده است برادران بویافته

فی کتاب

خودم





